

فدریاترک

شش ساعت قبل از خودکشی در عمارت وزارت خارجه

به نخست وزیر من چه گفته بود

مقاله ای که تحت عنوان «مقایسه اوضاع سیاسی و اجتماعی هند و ایران» بسالنامه ۱۳۳۳ دنیا تقدیم کردم بیش از انتظار من انعکاس داشت . با اینکه سالنامه دنیا نقل مقالات خود را بر سایر مطبوعات



آقای دکتر متین دفتری

منع کرده عده ای از مدیران روزنامه ها و مجلات مرکز و شهرستانها اجازه گرفتند و مقاله را عینا درج کردند و بعضی از دوستان هم آنرا در اوراق جداگانه چاپ و پخش نمودند و بعضی هم کتبا و شفاهما تقدیرم فرمودند و ضمنا تعجب می کردند چگونه جرئت انتشار چنین مقاله را نموده ام و بعضی هم که واقع بین تر هستند برای من دلسوزی میکردند که چرا مقاله مینویسم و چرا اصلاحات و نظریات سیاسی و اجتماعی خود را علنا اظهار میکنم و مثل اغلب رجال ایران مهر خاموشی بر زبان نمیزنم ؟ و میگفتند ایران مثل ممالک مغرب زمین نیست که مرد سیاستمدار نماینده یک مرام و مسلک معینی باشد تا جماعتی از او پیروی کنند و جماعتی هم از روی عقیده با او معارضه نمایند و سیاستمداری که بیشتر طرفدار داشته باشد در انتخابات پیروز میشود و زمام مملکت را بدست میگیرد . در ایران موفقیت با کسی است که نطق نکند، مقاله ننویسد ، عمل مثبت هرگز انجام ندهد با هر سازی بر قصد و در ملاقاتهای خصوصی با هر کسی مواجه شود

مطابق ذوق او اظهار نظر نماید تا همه او را قبول داشته باشند و در هر وضعیتی شانس زمامداری پیدا کند . هر کس در مجالس و محافل سکوت کند و کم حرف بزند او را کوه و قار و دریای علم میدانند . هر کس خود را متخصص در یک رشته از علوم بشناساند او را برای سایر رشته ها ناصالح و بکلی محروم الحقوق می پندارند لیکن هر کس هیچ علمی و هنری نداشته باشد او را برای هر کاری شایسته میدانند اگر کسی بگوید در مملکت مشروطه و کیل باید نماینده مردم باشد و حاضر نشود نامش در لیست های دولتی وارد شود آنها که طرفدار انتخاب بتهدید و تطمیع هستند و عادت دارند صندوقها

را از آراء معمول خود پر کنند و اورا میگویند و نمیگذارند کمر راست بکنند. با اینکه از این سرزنشها و تذکر این حقایق تلخ هنوز فارغ نیستم سال پایان رسید و مؤسس ارجمند سالنامه دنیا که مثل من از گزند حوادث متنبه نمیشود و از مبارزه خود دست بردار نیست برای سال نو مقاله دیگری از من می خواهد .



داور که همیشه شاد و خندان بود
آن روز بعد از شرفیابی مثل فانوس
تا شده بود

تکلیف چیست ؟ چه بکنم که هم « دنیا » از من خشنود بشود و هم بجائی بر نخورد ؟ و آنکهی مگر من خودم بمقاد تذکرات دوستان قبلا آشنائی و توجه نداشته ؟ و غیر از شواهد عبرت آور تاریخ گذشته در دوره کاریر خودم تجربه هائی ندارم که مرا از کارهای مثبت بازدارد و برویه های منفی تشویق کند ؟ يك مورد را اکنون مینویسم تا سرسختی مادرست معلوم بشود :

زمستان سال ۱۳۱۵ بود که من وزیر عدلیه بودم دوست و همکار فقید من مرحوم داور وزیر دارائی بود و وزیرى با ایمان و اقتدار بود که اختیاراتی وسیع و در همه شئون کشور تاثیر داشت شاه بدون اینکه اجازه وضع مالیات جدیدی بدهد هر سال مرتبا بیست و پنج میلیون تومان برای توسعه فعالیت های مختلف کشور بر بودجه کل می افزود و وزیر دارائی میبایست فشار بیاورد و تادینار آخر این بودجه را خرج کند و چاره جز توسل بکارهای انتفاعی برای دولت از قبیل بازرگانی خارجی و انحصارات نداشت و باین منظور شرکتهای دولتی گوناگونی راه انداخته بود .

مرحوم داور برای اینکه از این شرکتهای حد اکثر بهره برداری بکنند ناچار بود اینگونه بنگاهها را با اصول بازرگانی اداره کند و بکارمندان آن حقوق و مزایائی بالاتر از مقرری اداری مستخدمین کشوری بدهد این عمل موجب شده بود که همه نورچشمیها تلاش میکردند تا وارد شرکتهای بشوند و چون قبول آنها امکان نداشت جمع کثیری ناراضی بودند و بنای دسیسه و کاغذ پرانی بدفتر مخصوص شاهنشاهی را گذاشتند و سعی بودند ذهن شاه را نسبت بوزیر دارائی مشوب کنند . از نواحی دیگر هم بر علیه او مرتبا انتریک میشد . داور در تعقیب نقشه های مالی و اقتصادی که داشت در روابط بازرگانی با دولت شوروی و آلمان رلهائی بازی کرده بود و همچنین زمینه امضاء امتیاز نفت مشرق ایران را که شرکت امریکائی موسوم به (امپیرالین) پائیز همان سال از دولت گرفت و دو سال بعد بر اثر فعل و انفعال های بین المللی خودش فسخ نمود داور فراهم کرده بود . شهربانی زمان سر لشکر آیرم بر علیه او پرونده سازی میکرد از جمله چاپ کردن یادداشت های مرحوم اعتماد السلطنه که داور از نسخه کتابخانه آستانه قدس رضوی استنساخ کرده بود یک گناه کبیره در گزارشهای محرمانه شرف عرضی جلوه داده بودند و در جلسات هیئت وزیران از فرمایشات اعلیحضرت فقید که خیلی تو دار بود جسته و گریخته تر او شاتی میشد که برای آنهائی که باحوال و روحیه شاه آشنا بودند دلالت داشت بر اینکه ایشان را مرتب بر علیه داور پرمیکنند . از قضا مستان آن سال سخت و راهها بند آمده بود تهران در خطر قطعی بخصوص فقدان بنزین و سایر مواد سوخت قرار گرفته مسافرت سر لشکر خزاعی بجنوب برای حمل مهمات ارتش که کلیه و سایل نقلیه را باین منظور مصادره کرده بود مزید بر علت شد

وداور مسئولیت بزرگی برای خود حس می‌کرد و شب‌روز آرام نداشت و برای کارهای جاری وزارت خانها فرصت و وقت ملاقات پیدا نمی‌کرد در همان اوان بود که من ناچار شدم برای گرفتن اعتبار اضافی مهمی بمنظور پرداخت حقوق مقام کامل بجای حق الکفاله ناقص بقضات یکدفعه نیم‌شب پس از فراغت از کارهای خودم در وزارت دادگستری بدیدن مرحوم داور بروم و او را در دفتر وزارت دارائی ملاقات کردم دیدم مثل يك ستاد ارتش در حال جنگ نقشه بزرگ ایران را مستور از سنجاقهای ایستاده متعدد روی میز بزرگی پهن کرده و برای نمایانیدن کامیونهای حامل خوار بار و نفت و بنزین که از نواحی و جهات مختلف عازم تهران بودند و یا عبور از برف منزل بمنزل جلو می آمدند هر آن خبر ورود هر کدام بهم منزل می رسید سنجاقی در نقشه روی آن محل فرو می کردند داور و ستاد اداریش چندین هفته بود که با حسرت و نگرانی فوق العاده بجزر کسینجاقهاروی آن نقشه دائم چشم دوخته بودند خلاصه بیا و بروی عجیبی در آن دل شب در عمارت وزارت دارائی مشاهده میشد. آن شب داور را در حالی دیدم که از فشار کار و مسئولیت و تهدید خطر اعصاب او در شرف کسینختن بود برای او فوق العاده نگران شدم چندی بعد یعنی اواسط بهمن ماه مرحوم سمیع وزیر امور خارجه خواهش کرد که شب برای حضور در کمیسیونی که بر حسب امر شاه از مدت‌ها قبل برای مطالعه و مذاقه در کارهای مربوط سیاست خارجی قبل از طرح در هیئت دولت تشکیل میشد بوزارت امور خارجه بروم آقایان جم نخست وزیر و داور و وزیر دارائی و سهمیلی معاون وزارت امور خارجه هم در آن کمیسیون دائم شرکت داشتند جلسات سه شنبه آن کمیسیون چند هفته بتاخیر افتاده و کارهای زیاد برای آن شب جمع شده بود.



داور بزبان فرانسه اجریان اشرافیایی خود را بحضور رضاشاه فقید برای نخست وزیر شرح داد و جم او را دلداری میداد

برخلاف انتظار دیدم آن شب مرحوم داور با حوصله و دقت مخصوصی در مذاکرات کمیسیون دخالت می‌کرد و مثل اینکه میخواست انقلاب درونی خود و تصمیم خطیری که اتخاذ کرده بود عمداً پنهان بکند فقط چند نوبت که بفکر رفت بدون اختیار کلمه عجیب! عجیب! را در غیر مورد استعمال نمود و از همه مهمتر و جالب تر اینکه بیک مناسبتی از مرحوم مستوفی الممالک اسم برده شد ایشان چندین بار برای او طلب مغفرت و اظهار تاسف نمود از اینکه این مرد را در زمان حیاتش درست بجانیاوردیم و او را بعنوان یک مرد منفی

تخطئه میگردیم سپس اضافه کرد مستوفی الممالک میگفت در مملکت ایران هر کس از کارها ظفره بز ند همیشه در امان است و حتی اگر ترک واجب هم کرده باشد مسئول نمیشود اما همینکه برای انجام وظیفه دست بیک کارمندی بز ند هر کس میرسد ایرادی باو میگیرد و طوری عرصه را بر او تنگ میکنند که از کرده خود پشیمان و از زندگی بیزار بشود و مانمی فهمیدیم مستوفی الممالک چه دردی داشت و چه میخواست بگوید ! ساعت ده رسیده بود که ما پنج نفر نیمه دانه وار کنار بخاری دیواری (شهمینه) اطاق وزیر خارجه (در عمارت فعلی شیر و خورشید سرخ) مشغول صحبت بودیم و آتش ذغالهاد شت کم کم خاکستر میشد که از وزارت دارائی تلفون کردند که آیا وزیر دارائی مثل هر شب تشریف خواهند آورد و روسا منتظر باشند یا خیر ؟ جواب این تلفن مثبت بود لیکن ساعت یازده که هنوز کار کمیسیون ماتام نشده بود مرحوم داور دستور داد که با آنها تلفون کنند دیگر منتظر نباشند . و در حدود نصف شب برخاستیم مرحوم داور از سمعی وزیر خارجه و از آقای سهیلی که تازه بسمت وزیر مختار در لندن انتخاب شده بود خدا حافظی گرمی کرد و ماسه نفر یعنی ایشان و نخست وزیر و بنده از پلکان عمارت وزارت خارجه بطرف اتوموبیلها سر ازیر شدیم . در مدت کمی که قبل از خدا حافظی وجداشدن باهم بودیم نخست وزیر و وزیر دارائی برای اینکه خدمه وزارت خارجه چیزی نفهمند بزبان فرانسه چند کلمه صحبت میداشتند و من از صحبت آنها استنباط کردم که عصر آن روز در دربار اثر شرفیابی مدیر کل بانک و احضار وزیر دارائی طوفانی شده و شاه که باخلاق و حساسیت داور آشنا بودند و بهمین جهت رعایت احترام او را میکردند بطور بی سابقه باو بر خاش فرموده بودند و نخست وزیر مرحوم داور دلداری میداد . من از این جریان بی اطلاع بودم و تفصیل آن را روز بعد شنیدم که داور پس از خارج شدن از دفتر اعلیحضرت مثل فانوس تاشده و روی نیمکت اطاق انتظار سقوط کرده بود .

صبح روز بعد که عبادت غیر قابل تغییر آن دوره که چندین سال متوالی ادامه داشت سر ساعت هشت صبح وارد اطاق کمیسیون قوانین داد گستری مجلس شورای ملی شدم (در عمارت شماره پنج که این اواخر در تصرف مجلس سنا در آمد و سپس بعد از اهدی هم چندی در آن متحصن بود) همه اعضاء کمیسیون قبل از من حاضر بودند پس از آنکه در مجاورت مرحوم میرزا سید احمد بهبهانی رئیس کمیسیون نشستیم و مرحوم مویده احمدی منشی کمیسیون شروع بقرائت لوابح کردند پیشخدمت وارد شد و گفت رئیس دفتر وزارت داد گستری پای تلفون است و عرضی دارد . وقتی که در تلفونخانه آن عمارت که یک پستوی تنگ و تاریکی است گوشی را بدست گزرتیم مرحوم بهرامی بود بمن گفت قضیه وزیر دارائی را شنیدید گفتیم چه شده است جواب داد مرحوم شدند دیگر جرئت نکرد پای تلفن بیش از این توضیحی بدهد گوشی از دست من بی اختیار افتاد و نمیتوانم شرح بدهم چه حالی بمن دست داد بکمیسیون برگشتم در حالی که فکر میکردم از لحظه خدا حافظی من با داور بیش از هشت ساعت هنوز نگذشته و نمیتوانستم باور کنم که او مردد باشد . در مراجعت به کمیسیون دیگر حواس کار کردن نداشتم خوشبختانه بلافاصله پیشخدمت وارد شد و گفت آقای نخست وزیر میفرمایند زود بمنزل وزیر دارائی تشریف بیاورید بلا درنگ برخاستم و پس از چند دقیقه خود را در باغچه عمارت منزل مرحوم داور در میان جماعتی مبهوت و غمگین دیدم و از صدای شیون زنجاری نهایت منقلب شدم . معلوم شد داور پس از مراجعت از وزارت خارجه محتویات آمپولهای مرفین را که بیپانه آزمایش از رئیس اداره تجدید تریاک چندی قبل گرفته بود در ظرف آبی ریخته و نوشیده و کار خود را ساخته است . همان روز غروب جلسه هیئت وزیران حسب الم معمول در حضور اعلیحضرت فقید تشکیل شد شاه بسیار عصبانی بودند ابتدا نخست وزیر را بعنوان اینکه شاهد آخرین شرفیابی عصر روز قبل مرحوم داور بودند مخاطب قرار دادند و عمل خود کشی را تقبیح کردند سپس بیانات و تذکرات سختی که توضیح اصول مملکت داری ایشان بود فرمودند و بالاخره

عریضه مرحوم داور را خطاب باعلیحضرت که پس از مرگش بدست آمده بود روی میز هیئت گذاردند که ما بخوانیم. نامه بسیار مختصر و بیش از چند سطر نبود: اجمالا کله کرده بود که چرا حوصله نکردند اصلاحات اقتصادی او از مرحله ریخت و پاش برحله نتیجه و ثمر برسد و اضافه کرده بود که با آرزوی پیشرفت اصلاحات و ترقی ایران از این دنیا می رود و خانواده خود را بخدا و اعلیحضرت همایونی میسپارد اکنون ای خواننده عزیز سر نوشت غم انگیز مردی را خواندید که ده سال تمام در مسند وزارت خدمات گرانبهای باین مملکت کرد و پس از مرگ بنظارت خود من که ریاست فائقه بردادسرای تهران داشتم چیزی خانه مسکونی و مبالغی قرض مادر کی نداشت در صورتیکه از قبل او که خزانه عمومی و انحصارات دولتی را اداره میکرد عده دارای همه چیز شدند آن عده که از هر اوضاعی استفاده میکنند برای همه پاپوش میدوزند و بریش همه میخندند.



بلافاصله پس از خودکشی داور - شاه
در جلسه هیئت وزیران شرکت نمود

معاصر داور رجالی بودند که هنوز هم هستند و کامیابند و اگر اوضاع هزار بار هم تغییر یابد باز هم خواهند بود اگر داور هم رویه آنها را تعقیب میکرد یعنی مثل بعضی جنت مکانی و منفی بافی رایج خود میساخت یا اینکه مانند برخی میخورد و میخورانید هنوز زنده بود و مسلما امروزیکی از ارکان مملکت محسوب میشد.

ما هم که همفکر و همکار نزدیک او بودیم و دیدیم چگونه چراغ فروزان او را ناگهان خاموش کردند عبرت نگرفتیم و چون ذات و فطرت خود را نمیتوانستیم تغییر بدهیم در خط سیر و جای پای او آنقدر قدم گذاشتیم تا پیرنگاه مهیب و مملکی رسیدیم و سقوط کردیم!

بخاطر دارم اوقاتی که هنوز وزیر دادگستری بودم و همه روزه مقدار معتناهی از عرایض باضافه نامه های آنونیم (کاغذهای بی امضاء) لاتعد و لانهی از دفتر مخصوص برای تعقیب و اقدام دریافت میکردیم و میخواندم که بعضی از این مردم بی انصاف چه شکایات ناروایی میکنند و چه نسبتهای خطرناکی بهر کس مورد کینه آنها است میدهند و چگونه آن روز از دربار که یگانه مرکز قدرت مملکت بود برای تصفیه حسابهای خصوصی خودشان میخواستند استفاده کنند از شاه که پس از چندی تحقیق و تجر به باغراض نویسندگان این نامه ها پی برده بودند اغلب دستور کشف و تعقیب آنها را می فرمودند (طبق قانون موسوم بقانون

جعل اکاذیب ماده ۲۶۹ مکرر قانون مجازات عمومی که در خرداد ماه ۱۳۳۱ در وزارت آقاسی صدرالاشراف برای تعقیب همین مقتریان بتصویب رسید.) همانهایی که بعد در زمان اشغال ایران سفارت خانها و مصادر نظامی بیگانه را آلت اغراض خود میساختند - همانهایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون هر روز برنگی در آمده اند و آزادی را بصورت هرج و مرج در آوردند و

همه چیز را در این مملکت لجن مال کردند روزی بفکر فرو رفتن و پیش خود گفتم خدا میدانند از من که مدت‌هاست در راس عدلیه قرار گرفته‌ام و شب و روز کار ماتعقیب مجرمین و دزدان اجتماعی است و با اکثر متنفذین و گردنکشان مملکت طرف شده‌ام چه شکایت‌ها بدر بار میرسد که هر چه باشد وقتی که تکرار شد و استمرار پیدا کرد بالاخره اثر میکنند و در شرایط آن روز سر نوشت ما چه خواهد شد! در تحت تاثیر این افکار یک روز هنگام شرفیابی اشاره بنگرانی خود کردم - شاه جوابی نهرمودند و مطالب دیگری را پیش کشیدند و بعد در موقع مرخصی فرمودند فلانی راستی از تو بما کم شکایت میرسد معلوم میشود خیلی مردم داری و محافظه کاری میکنی ♦♦♦♦ بعد با صدای بلند خطاب فرمودند از هیچکس نترس و کماکان باشدت هر چه تمامتر عناصر نادرست را در هر موقع و مقامی باشند تعقیب و تسلیم مجازات کن

ولی اگر سعایت‌ها و مقتریبات مستقیماً در ذهن شاه موثر واقع نشد و بمقام بالاتر هم ارتقا یافته‌ام از دسایس مخالفین در مراکز و محافل خارجی (که خودشان هم بر علیه من مستعد بودند و سختگیریهایی مرا در موارد عدیده در حفظ حقوق و منافع ایران نمی‌توانستند فراموش نمایند) با وسایل مؤثر و مرموزی که آنها دارند چگونه میتوانستم ایمن باشم خصوصاً که بواسطه اشتعال ناآرامی جنگ بین المللی اوضاع فوق العاده بحرانی و حساس شده و برای مصادر نظامی و سیاسی شتاب زده حوصله رسیدگی و تحقیق دیگر نبود - اگر من مثل داور هلاک نشدم و با تحمل مصائبی از قبیل توقیف در شهر بانی و در منزل قبل از شهریور ۱۳۲۰ و بازداشت گاه‌های متفقین در اراک و ورشت پس از آن تاریخ عمر دوباره یافته‌ام خواست خداوند بود!

لیکن اگر عاقل بودم پس از تجدید حیات سیاسی در مشروطیت سوم ایران چرا از تجربه‌های گذشته پند نگرفتم و تغییر رویه ندادم؟

چرا با دولت مقتدر و بادوامی که بعد از جنگ در اواخر دوره چهاردهم مجلس تشکیل شد و مرا بسمت وزارت مشاور دعوت کرد و باو کلاء حزب توده یعنی محکومین دوره وزارت دادگستری من طرفیت پیدا کردم و کنار رفتم برای نجات آذربایجان و آزادی انتخابات تهران و بالاخره در جنگ اول نفت که در مجلس پانزدهم موفق بگذراندن قانون سی ام مهر ماه ۱۳۲۶ شدیم مبارزه نمودم؟

(طبق این قانون نه فقط امتیاز نفت شمال اعطائی بشرکت مختلط ایران و شوروی کان لم یکن شناخته شد بلکه هر گونه امتیاز نفت در آینده به بیگانگان بکلی ممنوع گردید و علاوه دولت مکلف شد از یک طرف در شمال ایران خود مباشرت در اکتشاف و استخراج نفت و فروش محصول آن بشوروی نماید و از طرف دیگر برای استیفاء کامل حقوق و منافع ملت ایران در نفت جنوب فوراً اقدام کند که این تدبیر قانونی منشاء مذاکرات و اعمالی بود که در آخر سال ۱۳۲۹ بملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ایران منتهی گردید.)

چرا در مجلس شورای ملی و بعد در مجلس سنا با زمامداران برای حسابهای خصوصی نساختم و مثل دیگران بهمه کابینه‌ها رای اعتماد ندادم؟ چرا باین رویه معموله تسلیم نشدم که برای خریدن عوامل کار و موفقیت و حفظ یا تحصیل مقام سیاستمدار ایران باید بهر وسیله مثبت شود تا پول فراوان و بی حساب بچنگ آورد حتی مثلاً حاضر نشدم سهمیه قند و شکر و قماش حوزه انتخاباتیه خودم را (در آذربایجان) بقرارمهای یکصدهزار ریال برای هر کدام در تهران چنانکه معمول آن زمان بود به پیشنهاد دهندگان بفروشم و برعکس بخرج خود باذربایجان رفتم برای اینکه هیئتی از اهل محل تشکیل بدهم و بیانات صنعتی حواله کردم سهمیه را اهل محل تحویل بگیرند و بین مردم توزیع کنند و چرا بجای این قبیل استفاده‌های نمایندگی علی‌الذوام و بهبوده برای تعدیل بودجه و جلوگیری از انحرافات سازمان

برنامه و پائین آوردن هزینه زندگی در مجلس مبارزه کردم و با مراکز قدرت دائما طرف شدم ؟
چرا با اینکه تفرس می‌کردم که نقشه کسر بودجه و اخلال مالیه و اقتصاد و ورشکستگی مملکت
را عمدا بمنظور های سیاسی میکشیدند و هر کس میخواست زمام دار بشود باید از آن نقشه
پیروی کرده باشد عرض خود میبردم و زحمت آنان میداشتم ؟ (انشاءاله اکنون چنین نقشه‌هایی
دیگر در کار نیست !)

**چرا برای مصلحت مملکت و موقعیت حساس خوزستان رای حکمیت ورثه خزل را
در مجلس برهم زدیم و عده ای را از خود رنجاندیم ؟**

چرا برای حاکمیت ایران در شط العرب که برای ما از مسائل حیاتی است بوزراء خارجه در مجلس
پی در پی فشار آوردم ؟

چرا چند سال است برای تقویت سازمان ملل متحد مبارزه کرده ام و چرا اکنون که مسئولیتی در
کار مملکت ندارم از منشور ملل متحد رادرسیاست بین المللی ایران با این تعصب من بعدده گرفتم ؟
در سنا که بودم چرا عضویت کمیسیون مختلط نفت را که مدت ها تمام اوقات شبانه روز مرا اشغال
می کرد قبول کردم و حاضر شدم در تابستان سوزان خوزستان برای خلع ید باآبادان بروم ؟ چرا برای
حل مسئله نفت صادقانه کوشش و فداکاری کردم و با مآل اندیشی و بر حذر کردن از بعضی تندروها
که یقین داشتم عاقبت بخیر نخواهد بود خود را در معرض تهمت ها قرار دادم ؟

(شهودی دارم که در موقع خود به مقامات صلاحیت دار گفتم از بعضی تصمیمات نا بهنگام
حتما عدول شود و گرنه در عقب نشینی نهضت ملی ما را باوضاعی وخیمتر از وضع قبل از ملی شدن
بر خواهد گرداند!)

چرا بدبختی من که علم و اطلاع بودم را و ادار باین مال اندیشی ها کرد. چرا در مجلس سنا با دادن اختیارات
قانونگذاری بدولت که عواقب آن را پیش بینی می‌کردم مخالفت نمودم ؟ چرا من هم مانند بعضی ها که از پاپ
کاتولیک تر بودند شریک دزد و رقیق قافله نشدم چرا بجای اینکه بایک نفر بسازم و با وارد شدن در ایست
در هر دوره انتخاب بشوم در تمام مدتی که در مجلس بودم سعی کردم از افراد مردم در مقابل متعديان
دفاع کنم و تمام وقت گرانبهای خود را صرف خدمت بجوایج صنوف و طبقات مختلف مردم بنمایم
و به آراء مردم تکیه کردم و برای آزادی مطبوعات در حدود قوانین و اجراء صحیح قانون انتخابات
مبارزه نمودم ؟

چرا اصلا درس خواندیم و مخصوصا تحصیل علم حقوق کردیم و دنبال يك کاسبی پر برکتی
نرفتم و چرا من استاد حقوق شدم که بیست سال بجوانان از قانون و حرمت قوانین صحبت بکنم و اکنون
نزد آنها شرمنده باشم که قانون ملعبه شده و سخنان استاد بوجاست ؟

**چرا در مجلس سنا از این تز دفاع کردم که برای مبارزه موثر بر علیه کمونیزم
باید خودمان در مقام تعدیل منابع ثروت بر آئیم ؟**

چرا وقتیکه در تاریخ یازدهم آذرماه ۱۳۳۲ روزنامه‌ها نوشتند که روز قبل رجال مملکت باسم
ورسم از جمله اینجانب در عمارت وزارت خارجه در حضور نخست وزیر اجتماع و پس از مشاوره باتفاق
آراء با تجدید رابطه بدون قید و شرطی با انگلستان موافقت کردند وقتی که همه سکوت کردند
فقط من باید توضیح داده باشم که مجلس مشاوره و رای نبود و اگر مشاوره بود مضایقه نداشتیم در
مشورت شرکت و صادقانه اظهار نظر کنیم ولی فقط سخنرانی نخست وزیر را استماع کردیم و لا غیر
اما چرا اصلا این دعوت را قبول کردم و مثل بعضی ها از حضور در این مجلس طفره نزدیم که مجبور باین
توضیح نباشم و برای این ذنبلا یغفر مغضوب دولت و محروم الحقوق نشوم ؟

چرا در موقع انتخابات دوره دوم سنا که بر اثر یاس از تجربه چند سال عضویت در مجلسین تصمیم داشتیم دخالت نکنیم و فقط با احترام يك مقام شامخی از این تصمیم عدول کردیم و با تمام قوا سعی نمودم انجمن نظار از مردمانی تشکیل شود که انتخابات با سوادان (یگانه مایه امید اصلاح طلبان این مملکت) مفتضح نشود؟ چرا وقتیکه انجمن چنین نشد اعتراض کردم و کنار رفتم؟ خیال می کنید این سوالات را اکنون باین نظر طرح میکنم که از گذشته بشیمان هستیم؛ ابدًا در محیط حاضر و باضعف مجلسین کار موثر در بهبود اوضاع ممکن نیست انجام داد؛ اقلًا حالا که مسئولیتی در کارهای رسمی ندارم از مردم خجالت نمی کشم.

حال - ای خواننده عزیز تصدیق میکنید که در این مملکت کامیابی و شانس با کسانی است که برای مردم و مملکت کار و بر نامه نداشته باشند. فکر منظم نکنند و اگر فکری هم داشته باشند اظهار نمایند - باری بهر جهت بگذرانند و در هر صورت حتی المقدور ترك را بر فعل ترجیح بدهند تا همیشه رستگار باشند! در شد مشروع بودن وسائل و مقدمات نباشند و فقط طالب نتیجه برای خود باشند! اما انسوس که فرموده شیخ اجل یعنی آرزوی اینکه «عمر دو بایست در این روزگار...» تحقق نیابد! امید است این داستان صاحب و مدیر محترم سالنامه دنیا و سایر نویسندگان راقانع بکنند و از من دیگر اظهار نظر کتبی یا شفاهی در مسائل سیاسی و اجتماعی که يك عمل مثبتی است تسو قع نفرمایند شاید ماهم بتوانیم چندی ترك را بر فعل ترجیح بدهیم!



یازدهمین سالنامه دنیا باصدها مقاله و مطلب بخامه نویسندگان معروف از طبع خارج گردید هر کس از هر نقطه کشور پنجاه ریال بعنوان «اداره روزنامه و سالنامه دنیا» ارسال دارد یکجلد از یازدهمین سالنامه دنیا فرستاده میشود یازدهمین سالنامه دنیا مشحون از آثار نظمی و ثری استادان و دانشمندان مشهور است و سالها در کتابخانهها مورد استفاده علاقمندان خواهد بود.

تصحیح غلط

در صفحه ۷ سطر ۱۷ کلمات «عدول شود و گرنه در عقب نشینی نهضت ...» غلط و صحیح آن این است: عدول خواهد شد و آنوقت در عقب نشینی نهضت ملی ...
در صفحه ۵ - سطر ۳۱ کلمات «از شاه که ...» غلط صحیح آن: (وشاه که پس از ...)